



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۱۹	تاریخ	۱۴۰۴/۰۷/۲۸
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره عقلاییه ❖ اشکالات بر استدلال به سیره عقلاییه ➤ اشکال صغروی: وجود رادع ✓ پاسخ به رادعیت اخبار				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به ارائه پاسخ های نهایی به اشکال «رادعیت» از سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات اختصاص داشت. پیش تر استدلال شده بود که سیره عقلا، به وسیله دو دسته از روایات ردع شده است: ردع عام (خبر مسعدة بن صدقه) و ردع خاص (روایات متعدد وارد شده در موارد معین). در پاسخ به این اشکال، سه استدلال اصلی مطرح گردید:

۱. اجمال در رادع عام: استدلال شد که روایت مسعدة بن صدقه، به دلیل اجمال در واژه «بینه»، نمی تواند رادع قطعی باشد. «بینه» در لغت به معنای «مطلق الحجة» است و دلیلی وجود ندارد که آن را به معنای اصطلاحی «دو شاهد عادل» محدود کنیم. با وجود این احتمال قوی، روایت از صراحت در ردع خبر واحد ساقط می شود.

۲. وجود سیره متشرعه: سیره متشرعه بر حجیت خبر واحد در احکام، «بِمَا هُمْ مُتَشَرِّعَةٌ» بوده و صرفاً یک رویه عقلایی نیست. این سیره به طریق اولی شامل موضوعات - که اهمیت کمتری دارند - نیز می شود. این سیره متشرعه، خود، در قوت یک دلیل شرعی (مانند روایت) است و با روایات رادعه، تعارض کرده و موجب تساقط آنها می شود، نه اینکه توسط آنها ردع گردد.

۳. وجود قرینه بر خصوصیت در اخبار خاصه: نمی توان از این روایات خاصه «الغای خصوصیت» کرد و یک حکم عام استنباط نمود؛ زیرا اکثر قریب به اتفاق این روایات، در مواردی وارد شده اند که دارای «خصوصیت» ویژه ای هستند که خود، اقتضای احتیاط بیشتر و عدم اکتفا به خبر واحد را دارد؛ مهم ترین این موارد، باب «خصومات و دعاوی» و «رؤیت هلال»

است. وجود تنازع در خصوصیات، یا ماهیت عمومی و قابل رؤیت برای همگان در هلال، قرینه‌هایی هستند که نشان می‌دهند این موارد، شرایط خاصی دارند.

در نتیجه، نه رادع عام و نه رادع‌های خاص، توانایی اسقاط سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات - در غیر موارد دارای خصوصیت - را ندارند.



مرور درس پیشین

بحث در سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات بود. پیش‌تر بیان شد که برای حجیت خبر واحد در احکام، دو دلیل وجود دارد و باید بررسی شود که آیا این دو دلیل، شامل موضوعات نیز می‌شوند یا خیر. آن دو دلیل، یکی سیره و دیگری روایات بود.

سیره مطرح شد و گفته شد که عقلا در اعتماد بر خبر واحد، میان حکم و موضوع تفاوتی قائل نمی‌شوند؛ لذا سیره عقلاییه بر اعتماد بر خبر واحد، چه در احکام و چه در موضوعات، قائم است.

در اشکال بر این سیره، گفته شد که این سیره، «مردوع عنها» (مورد منع شرعی واقع شده) است و این ردع به دو شیوه صورت گرفته است:

۱. ردع عام: این شیوه از ردع در روایاتی مانند روایت مسعدة بن صدقه وجود دارد که با عبارت: «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ»، یک ردع عام را مطرح می‌کند. این روایت به‌طور کلی از عمل به خبر واحد منع می‌کند؛ زیرا بیان می‌دارد که در هر مورد شک در حرمت، «اصالة الحل» جاری است؛ مگر آنکه علم به حرمت حاصل شود یا بینه قائم گردد. پس معلوم می‌شود که خبر واحد پذیرفته نیست و از این امر، ردع از حجیت خبر واحد استفاده می‌شود.

۲. ردع خاص: روایات کثیری در موارد خاصه وارد شده است که از عمل به خبر واحد در آن موضوع خاص، منع کرده است. در پاسخ به این روایات رادعه (چه عام و چه خاص)، چند جواب داده شده است که پیش‌تر به برخی از آنها پرداخته شد. یک جواب این بود که این روایات خاصه، ردعی عام از سیره را بیان نکرده‌اند؛ ردع آنها، خاص و محدود به همان موارد است. بنابراین، در غیر مواردی که روایت خاصه بر ردع دلالت دارد، می‌توان به سیره عقلاییه عمل کرد.

این جواب، مورد نقد قرار گرفت و رد شد. در رد آن گفته شد: اولاً، با توجه به کثرت روایات وارده، از مجموع آنها «الغای خصوصیت» فهمیده می‌شود؛ البته با بیانی که ما ارائه کردیم و گفتیم که اصح و اقوی این است که چنین گفته شود: این اجتماع روایات در موارد کثیر، یک «ظهور» [مجموعی] ایجاد می‌کند و آن ظهور، ظهور بر عدم حجیت سیره عقلاییه در موضوعات به‌طور کلی دارد؛ یعنی یک «عموم» از اینها فهمیده می‌شود که نتیجه‌اش این است که حجیت خبر واحد در موضوعات، به‌طور کل حجت نیست و در آن صورت، سیره عقلاییه به‌طور کلی «مردوع عنها» می‌شود. این یک استدلال بود. پاسخ دیگر این بود که حتی اگر از مجموع روایات، ظهور در یک ردع عام به دست نیاید، لااقل «احتمال ردع» به وجود می‌آید و در استدلال به سیره عقلاییه، همین مقدار احتمال نیز برای اسقاط سیره از حجیت کافی است.

پاسخ به رادعیت اخبار

ما این دو پاسخ را رد می‌کنیم و می‌گوییم سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات قائم است؛ این روایات رادعه، تنها در موارد خاصه وارد شده‌اند؛ پس ما در همین موارد خاص به آنها عمل می‌کنیم؛ اما در غیر این موارد، سیره عقلابر حجیتش باقی است. خلاصه بیان ما این است که ادعا می‌کنیم ردع از این سیره عقلاییه به‌طور مطلق، ثابت نشده است؛ نه به‌وسیله ردع عام و نه به‌وسیله ردع خاص.

۱. اجمال در روایت مسعدة بن صدقة

پس ابتدا به ردع عام می‌پردازیم که همان روایت مسعدة بن صدقة بود. گفته می‌شود این روایت، یک ردع عام از سیره عقلاییه در همه موارد شک در موضوع است و از آن استفاده می‌شود که خبر واحد در موضوعات، مطلقاً حجت نیست. روایت مسعدة بن صدقة چنین بود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ... وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ»^۱؛

مسعدة بن صدقة از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی برای تو حلال است تا زمانی که بدانی آن چیز قطعاً حرام است، پس در آن صورت باید از روی اختیار خود، آن را ترک کنی... همه چیزها بر همین منوال است، تا زمانی که برای روشن شود خلاف آن، یا بینه بر حرمتش اقامه شود.

استدلال این بود که روایت بیان می‌دارد که در شبهات موضوعیه باید به «اصالة الحل» عمل کرد، مگر آنکه «علم» به خلاف آن حاصل شود یا «بینه» قائم گردد. معنای این حصر آن است که اگر خبر واحدی قائم شد، حجت نیست. در پاسخ به استدلالی که در صدد اثبات رادعیت روایت مسعدة بن صدقة نسبت به سیره عقلاییه است، چند نکته قابل طرح است:

البتّه یک جواب از سوی استاد شهید مطرّح شده بود مبنی بر اینکه حجیت این روایت ثابت نیست، زیرا وثاقت مسعدة بن صدقة ثابت نشده است. لکن پیش‌تر بیان شد که این اشکال به نظر ما وارد نیست و وثاقت او ثابت است. بنابراین، اشکال سندی بر روایت مسعدة بن صدقة نمی‌توان گرفت.

ولی اشکالی که به نظر ما اشکال واردی است، این است که برای ما ثابت نشده است که واژه «بینه» در اینجا، ظهور در معنای اصطلاحی «دو شاهد عادل» داشته باشد. این احتمال وجود دارد که مراد از «بینه»، «مطلق الحجة» (هرگونه دلیل و حجت روشن) باشد که همان معنای لغوی این کلمه است. «بینه» در زبان عرب به معنای «حجت» و «دلیل» است؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۲؛

۱. وسائل الشیعة، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، ب ۴، ح ۴.

۲. سورة انفال: ۴۲.

تا آنها که هلاک [و گمراه] می شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می شوند [و هدایت می یابند]، از روی دلیل روشن باشد.

از کجا می توان اثبات کرد که «بیّنه» در این روایت، به معنای «دو شاهد عادل» است؟ در بسیاری از روایاتی که ما «بیّنه» را بر «دو شاهد عادل» حمل می کنیم، قرینه ای برای این حمل وجود دارد: گاهی عبارت به صورت صریح آمده است، مانند «بَيِّنَةُ شَاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ»؛ گاهی «بیّنه» در مقابل «خبر واحد» و امثال آن به کار رفته است؛ و گاهی «بیّنه» در خصوص باب «خصومات» (دعاوی) به کار رفته است. در باب خصومات، بدون شک «بیّنه» به معنای «دو شاهد عادل» است؛ زیرا در آنجا خود ادعای طرف خصم، به منزله اخبار یک عادل است و برای اثبات، به چیزی بیش از آن نیاز است. در باب خصومات، به دلیل وجود قرینه (چه قرینه حالیه و چه مقالیه)، «بیّنه» به معنای «دو شاهد عادل» است. اما هنگامی که واژه «بیّنه» به طور مطلق به کار می رود، آن چنان که در روایت مسعدة بن صدقه آمده، دلیلی نداریم که مراد از آن، خصوص «دو شاهد عادل» باشد. احتمال اینکه مراد از آن، همان معنای لغوی، یعنی «حجت» باشد، بسیار قوی است. لذا، این روایت از این ناحیه دچار اجمال است و در نتیجه، نمی تواند «رأع» از سیره عقلاییه قائمه بر حجیت خبر واحد در موضوعات باشد. این، پاسخ ما به استدلال مبتنی بر رأعیت خبر مسعدة بن صدقه است.

۲. وجود سیره متشرعه

در عمل به خبر واحد، علاوه بر سیره عقلاییه، سیره متشرعه نیز وجود دارد و حجیت سیره متشرعه، متوقف بر عدم ردع نیست؛ بلکه خود سیره متشرعه، کاشف از جعل شارع است و مستقیماً از آن کشف می کند. بنابراین، اگر هم آن ردع عام (خبر مسعدة) و هم این ردع های خاص را معتبر بدانیم و بگوییم در مقام ردع آمده اند، این روایات با سیره متشرعه متعارض می شوند.

این روایات می توانند رأع از سیره عقلاییه باشند؛ اما با سیره متشرعه تعارض می کنند؛ زیرا سیره متشرعه، خود، مانند روایت است. اگر پذیرفته شود که سیره متشرعه نیز بر عمل به خبر واحد ثقه در موضوعات همان طور که در احکام عمل می کنند قائم است و در این عمل، میان حکم و موضوع تفاوتی قائل نمی شود، آنگاه این تعارض پدید می آید. ممکن است کسی بگوید که این سیره متشرعه، همان سیره عقلاییه است؛ یعنی متشرعین اگر به خبر واحد در موضوعات عمل کرده اند، نه از آن جهت که متشرع هستند؛ بلکه از آن جهت که از عقلا هستند عمل کرده اند. بنابراین، سیره متشرعه «بِمَا هُمْ مُتَشَرِّعَةٌ» ثابت نیست.

پاسخ این سخن آن است که بدون شک، سیره متشرعه در «احکام»، «بِمَا هُمْ مُتَشَرِّعَةٌ» بوده است؛ یعنی وقتی می خواستند به حکمی استناد کنند، به دنبال تأیید شرعی بودند. این همه روایاتی که پیش تر متعرض شدیم و در آنها، ائمه اطهار علیهم السلام اصحابشان را برای دسترسی به حکم شرعی، به برخی از ثقات ارجاع داده اند، خود گواه این مطلب است. سؤال راوی که می پرسد: «أَفَيُؤْنَسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةً أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟»^۱ آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است تا معالم دینم را از او بگیرم؟ خود این سؤال نشان می دهد که سائل، به سیره عقلاییه اعتماد نمی کرده است.

در بسیاری از موارد - که به برخی از روایات خاصه اشاره شد -، راوی می گوید: «لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ»^۱ به شما دسترسی ندارم، چه کنم؟ و حضرت او را به زکریا بن آدم یا دیگران ارجاع می دهند. خود این ارجاعات نشان دهنده این است که اصحاب، به سیره عقلاییه در عمل به خبر واحد در احکام اکتفا نمی کرده اند و لذا حضرت در پاسخ به نیاز آنها فرموده است به خبر یونس، زکریا بن آدم، محمد بن مسلم، زراره و ابان بن تغلب عمل کن. اگر آنها به سیره عقلاییه در حجیت خبر اکتفا می کردند، دیگر احتیاجی به این سؤالات نبود.

پس سیره متشرعه، یک سیره خاص در مورد احکام است. آن وقت گفته می شود اگر سیره متشرعه «بِمَا هُمْ مُتَشَرِّعَةٌ» (از آن جهت که متشرع هستند) در احکام ثابت شد، قاعده این است که متشرعه در موضوعات هم به آن عمل می کنند؛ زیرا موضوعات، «أَخْفُ مَوْوَنَةً» (کم اهمیت تر و سبک بارتر) از احکام هستند؛ یعنی به طریق اولی، اگر در احکام به خبر واحد عمل می کنند، در موضوعات نیز عمل خواهند کرد.

پرسشگر: موضوع با موضوع فرق می کند.

استاد: اکنون بحث بر سر تفاوت موضوعات با یکدیگر نیست؛ بحث بر سر تفاوت موضوع با حکم است. وقتی سیره متشرعه را پذیرفتیم که در احکام بر عمل به خبر واحد قائم است، قاعدتاً این سیره به موضوعات نیز تعمیم پیدا می کند؛ یعنی بسیار مستبعد است که سیره متشرعه بر عمل به خبر واحد ثقه در احکام قائم باشد، ولی به خبر ثقه واحد در موضوعاتی که «أَخْفُ مَوْوَنَةً» هستند، عمل نکند. اگر در حکم شرعی به خبر واحد ثقه عمل می کنند، قاعدتاً به خبر ثقه در موضوعات احکام نیز عمل می نمایند. این یک بیان است که البته بعداً با شکل دیگری به آن باز خواهیم گشت.

اگر این بیان، سیره متشرعه را در موضوعات به طور کلی اثبات کند، آن وقت این سیره با تمام آن اخباری که برای اثبات رادعیت به آنها استناد شد، معارض می شود. آن اخبار - چه خبر مسعدة بن صدقه که ردع عام است و چه اخبار خاصه - دیگر نمی توانند «رادع» از سیره متشرعه باشند؛ بلکه با آن «تعارض» می کنند. زیرا سیره متشرعه، مانند روایت است. اگر هر دو حجت و کاشف از حکم شرعی باشند، در صورت تعارض باید قائل به «تساقط» شد.

۳. وجود قرینه بر خصوصیت در اخبار خاصه

نسبت به آن ردع عام، گفتیم که «بینه» در آنجا محتمل است که مراد از آن، «مطلق الحجة» باشد. جواب دیگری که داریم این است که اخباری که در موارد خاصه وارد شده، تقریباً همه شان یا اکثر قریب به اتفاق شان در مواردی وارد شده است که آن مورد، خصوصیتی دارد که به لحاظ همان خصوصیت، نمی توان به خبر واحد در آنجا عمل کرد؛ و لذا نمی توان «الغای خصوصیت» نمود. یعنی نه تنها احتمال خصوصیت می رود، بلکه قرینه بر وجود خصوصیت، موجود است.

در جایی احتمال خصوصیت را الغا می کنیم که قرینه ای یا چیزی که صلاحیت قرینیت داشته باشد «مَا يُحْتَمَلُ الْقَرِینَةُ» بر وجود خصوصیت در آن مورد، وجود نداشته باشد. اما اگر مشاهده شد که مورد، خصوصیتی دارد که آن خصوصیت، همان حکم وارد در آن مورد خاص را اقتضا می کند، در اینجا دیگر نمی توان احتمال خصوصیت را الغا کرد.

مثلاً، این روایات خاصه‌ای را که خواندیم، چند طایفه بودند. یک طایفه از آن روایات، در موارد خصومات وارد شده‌اند؛ یعنی در جایی که دو طرف با هم اختلاف، تنازع و دعوا دارند. در موارد خصومات، اگر بنا باشد خبر واحد حجت باشد، همان طور که این طرف ممکن است ثقة باشد، طرف دیگر نیز ممکن است ثقة باشد و هر دو ادعایی متضاد مطرح کنند. علاوه بر این، خود «خصومت بودن مورد»، یک خصوصیت است به لحاظ اینکه تنازع وجود دارد. یک وقت اختلافی نیست؛ مثلاً در مورد گوشتی، یک نفر خبر می‌دهد که این ذبح شرعی شده است. در اینجا دعوا و نزاعی در کار نیست؛ اما یک وقت، نزاع است؛ یکی می‌گوید آری و دیگری می‌گوید نه. مورد خصومات، خود، یک خصوصیت است که این احتمال را قوی می‌سازد که در این مورد، خبر واحد ثقة کفایت نکند و نیاز به دو شاهد عادل داشته باشیم؛ زیرا تنازع وجود دارد و یکی اثبات می‌کند و دیگری نفی.

اکثر این روایاتی که خوانده شد، در موارد «خصومات» وارد شده‌اند. برای روشن‌تر شدن مطلب، به این روایات اشاره می‌شود.

در سلسله احادیثی که بیان شد، حدیث شماره دو، یعنی صحیح‌ه محمد بن مسلم، به این شرح است:

عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ مَمْلُوكًا بَيْنَ نَفَرٍ فَشَهِدَ أَحَدُهُمْ أَنَّ الْمَمِيَّتَ أَعْتَقَهُ. قَالَ: إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرْضِيًّا لَمْ يَضْمَنْ وَجَازَتْ شَهَادَتُهُ وَيُسْتَسْعَى الْعَبْدُ فِيمَا كَانَ لِلْوَرِثَةِ»؛

از دو امام (امام باقر یا امام صادق عليه السلام) نقل شده است که گفت: از آن حضرت درباره‌ی مردی پرسیدم که برده‌ای را میان چند نفر به ارث گذاشته است، و یکی از آنان گواهی می‌دهد که آن مرد پیش از مرگش آن برده را آزاد کرده بود. امام فرمود: اگر آن شاهد مورد رضایت (عادل و مورد اعتماد) باشد، ضمانتی بر او نیست و گواهی اش پذیرفته می‌شود، و آن برده باید برای به دست آوردن سهم دیگر وارثان کار کند [تا آزادی کاملش را به دست آورد].

این روایت، و روایت بعدی، و روایت پس از آن، همگی در موردی وارد شده‌اند که شخصی فوت کرده و از او مملوکی به جا مانده که به ورثه‌اش به ارث رسیده است. در میان ورثه، یکی از ورثه شهادت می‌دهد که متوفی، قبل از مرگش این مملوک را آزاد کرده است. در اینجا حضرت می‌فرماید اقرار این شخص مبنی بر اینکه مملوک آزاد شده، تنها در حق خودش نافذ است؛ بر اساس قاعده «إِقْرَارُ الْعَقْلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ». بنابراین، مملوک به اندازه نصیب همان وارث، آزاد می‌شود. اما نسبت به باقی سهام، حضرت می‌فرماید: «يُسْتَسْعَى الْعَبْدُ»؛ یعنی از عبد خواسته می‌شود که کار کند، پول دریاورد و سهام دیگران را به آنها بپردازد و باقی مانده ارزش خود را از آنها بخرد.

معنای این حکم آن است که سخن این یک نفر، با اینکه ثقة است - زیرا حضرت می‌فرماید «إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرْضِيًّا» - با این وجود، سخن او نسبت به سهم دیگران پذیرفته نشده است. نفوذ شهادت او نسبت به خودش، از باب قاعده اقرار است؛ اما نسبت به بقیه، حضرت حکم به «استسعاء» فرموده‌اند.

این سه روایت، همگی در این مورد وارد شده‌اند. این مورد، مصداق «تنازع» است؛ زیرا یک طرف (یکی از ورثه) ادعایی را مطرح می‌کند و ورثه دیگر، آن را نمی‌پذیرند. اگر آنها نیز ادعای او را قبول داشتند، دیگر بحثی باقی نمی‌ماند. مورد، مورد تنازع است.

خلاصه اینکه تعدادی از روایاتی که بحث شد، در مورد تنازع است؛ یعنی دو یا سه نفر با یکدیگر نزاع دارند. در این مورد نزاع، حضرت می‌فرمایند که به خبر واحد ثقة نمی‌توان عمل کرد. این، خود، یک «خصوصیت» است. در نتیجه نمی‌توان از این روایات، حکم را تعمیم داد و با «الغای خصوصیت»، نتیجه گرفت که خبر واحد در همه موضوعات حجت نیست؛ زیرا خصوصیت «خصوصیت بودن مورد»، یک خصوصیت قابل توجه است و نمی‌توان آن را الغا کرد. این، یک طایفه از روایات بود؛ یعنی طایفه‌ای که در موارد «خصوصیات» وارد شده است.

طایفه دیگر، درباره «شهادت نساء» در موارد معین وارد شده است. باز هم شهادت نساء، خود، یک خصوصیت دارد. یکی از این روایات که مربوط به شهادت نساء است، هم در باب شهادت نساء است و هم در باب خصوصیات؛ مانند آن روایتی که در آن، زنی ادعا می‌کرد که فرزندی را شیر داده است. در اینجا نیز مورد، مورد نزاع است؛ این زن ادعا می‌کند که بچه را شیر داده و لذا محرمیت ایجاد شده، در حالی که طرف دیگر، این ادعا را قبول ندارد. مورد، مورد تنازع است و لذا در موارد تنازع، نمی‌توان خصوصیت را الغا کرد. بنابراین موارد تنازع، یک مطلب است؛ اما در مواردی که نزاعی نیست و یک شاهد عادل می‌آید و بر مطلبی شهادت می‌دهد، بدون اینکه تنازعی در کار باشد، مطلب دیگری است.

طایفه سوم، آن دو حدیثی هستند که گفتیم از نظر دلالت، ساقط هستند؛ یعنی آن دو حدیثی که در مسأله «لَا تَعْتَلَّانِ» در مورد «متوفی عنها زوجها» و مطلقه‌ای که از وفات یا طلاق همسرش پس از یک سال باخبر شده، وارد شده بود. اشکال این بود که روایت می‌فرمود اگر بیینه قائم شود، هیچ کدام عده نگیرند، زیرا عده‌شان تمام شده است. گفتیم این دو روایت، چون هر دو مورد را با یک حکم بیان می‌کنند، در حالی که آنچه میان اصحاب، مسلم است و روایات شبه متواتر بر آن دلالت دارد این است که «متوفی عنها زوجها»، عده‌اش را از زمانی که خبر به او می‌رسد، آغاز می‌کند؛ لذا اگر بیینه بگوید شوهرش یک سال پیش فوت کرده، حکم «لَا تَعْتَلَّانِ» در حق او صحیح نیست، بلکه باید عده بگیرد؛ آن هم از همان زمانی که این بیینه به او خبر داده‌اند. اینکه بیینه بگوید یک سال پیش شوهرت فوت کرده، نباید موجب شود که بگوییم دیگر عده ندارد. در عده طلاق، این حکم صحیح است؛ اما در عده وفات، عده از هنگام ابلاغ است. این روایت و روایت بعدی، هر دو در این مضمون شریک بودند؛ مضمونی که خلاف مسلمات فقه ما و خلاف روایات شبه متواتر در این باب است. لذا گفتیم این دو خبر، از این ناحیه، دلالتشان ساقط است و نمی‌توان به آنها عمل کرد. این دو روایت نیز به این ترتیب از دور خارج شدند.

یکی دو روایت هم در مسأله هلال وجود دارد که در آنها آمده است در شهادت بر هلال، چیزی جز شهادت دو مرد عادل پذیرفته نمی‌شود. گفتیم معنای این سخن آن است که پس خبر واحد عدل در شهادت بر هلال، کفایت نمی‌کند. هلال، خصوصیتی دارد که به موجب آن، خبر واحد در آن پذیرفته نمی‌شود. بنده ندیدم که بزرگان به این خصوصیت اشاره کنند؛ اما خصوصیتی است که در روایت نیز به آن اشاره شده است. خصوصیت هلال این است که پدیده‌ای است که «إِذَا رَأَاهُ وَاحِدٌ رَأَاهُ الْفَلَّ»؛ اگر یک نفر آن را ببیند، هزار نفر [دیگر نیز] آن را می‌بینند. هلال این گونه است؛ اگر دیدنی باشد، مردم آن را

می بینند. اینکه عده ای جمع شوند و نگاه کنند، اما فقط یکی از آنها هلال را ببینند، این خود، یک خصوصیت برای این موضوع است. شهادتِ عدلِ واحد، در صورت عدم اقتران به شهادت دیگران، در خصوصِ هلال، خود، مضعّف (تضعیف کننده) آن شهادت است؛ مخصوصاً به قرینه آن روایاتی که می فرماید: «إِذَا رَأَى وَاحِدٌ رَأَى الْفُلِّ». اینکه در مسأله هلال، فقط یک شاهد واحد داشته باشیم. در حالی که اگر هلال در آسمان پیدا شود، همه آن را می بینند. خود، مضعّف شهادت خبر واحد است. از این لحاظ نیز در مسأله هلال، خصوصیت وجود دارد. این خود، نشانه آن است که در مسأله هلال، خصوصیتی هست که گفته اند خبر واحد در آن پذیرفته نمی شود، هرچند آن یک نفر، عادل باشد.

بنابراین، همه اخبار وارده در موارد خاصه، دارای خصوصیتی هستند. فقط یک خبر می ماند و آن، خبری است که درباره «جُبْن» (پنیر) وارد شده است؛ آن را ان شاء الله در بحث فردا بررسی خواهیم کرد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين